



درباره‌ی نمایشگاه عکس‌های محمد غزالی در گالری اثر
صالح تسبیحی



هنگامی که از تهران حرف می‌زنیم، از این پایتختِ شلوغ از شکل افتاده‌ای صحبت می‌کنیم که هویت آن در دود و آسفالت و ساختمان‌های نه‌چندان قدیمی گم شده است و ساکنان این شهر کج و معوج در دامنه‌ی بلندترین کوه ایران تابستان‌های خشکی دارند و زمستان‌هایی که ده‌سالی هست دیگر چندان برفی نیست.

در عکس‌های محمد غزالی می‌توان این تهران را به تماشا نشست. او با استفاده از نگاتیوهای تاریخ مصرف گذشته و دوربین قدیمی ”پولاروید“ آن جوهرِ نهان اما ملموس شهر وسیع کلافه‌ی ما را به تصویر کشیده است.

مجموعه‌ی ”تهران مایل به راست“ به خوبی نشان می‌دهد تهران چقدر چرک و آسفالت زده است و هویت نه‌چندان کهنه‌ی خویش را نه از ساختمان‌ها و بناهای قدیمی و محل‌های تفریح و نشستن، که از خیابان‌های می‌گیرد و ساختمان‌های چرک و آسمان مغشوش‌اش. خیابان محل بی‌قرار عبور و گذر است. همچنان که تهران، ساعت دوازده شب به خاموشی اجباری فرو می‌رود، این تعطیل افسرده‌کننده به شکل زمینه‌های ناگاه سفید و محل‌هایی که کاغذ عکاسی فاسد شده از ثبتشان عاجز است، خاطرات رنگ باخته‌ی ما را نمایندگی می‌کند از شهری که

رنگ های رو به سبز و زرد، و سفیدی فراگیر، تصویر اصلی را خورده اند و انگار این تصور رنگ باخته ی ما از شهریست که یا ساکن آن هستیم یا برای کارهای واجب و اداری مجبوریم گه گاه به آن سر بزنیم.

دوربین "پولاروید" در سال های دهه ی پنجاه و شصت در میان خانواده های شایع بود. این دوربین جالب با آن کادر بندی مربع و رنگ هایی تیره تر و از همه چیز مهم تر، سرعتش در تبدیل واقعیت به تصویر چنان محبوب بود که در آلبوم های خانوادگی تمام ما دورانی را می توان ثبت شده با پولاروید به حساب آورد. از این منظر می توان بیست سی سال از زندگی مردم ایران را "دوران پولاروید" نیز نام گذاشت مردم که به دستگامی همه کاره دست یافته بودند صحنه های خانوادگی و تفریحات شان را کادر بندی می کردند، به دوربین لبخند می زدند، و بعد از دقایقی کاغذی بی رنگ از دستگاه بیرون می آمد که نم نم رنگ می گرفت و تصویر روشن و واضح می شد.

عکس های محمد غزالی دقیقن در این موقعیت متوقف می مانند و انگار نه دیگر از آن لبخند و تفریح خبری هست و تا آنجا که به تهران نشینی مربوط است دیگر کاغذ تصویر (که می تواند زمینه ی تخیل و خیالات ما باشد) قدرت ندارد که از این درو دیوار های بتنی و درخت های نیم خشک و ساختمان های متقاطع مستطیل مربع خاطره بسازد.

بنابراین می توان عکس های غزالی را نوعی از عکس از شکل افتاده، یا "ضد عکس" دانست. سرعت چاپ و ظهور پولاروید در کنار آرامش سوژه ها، با هم تعویض شده اند: سوژه ها با سرعتی سرسام آور در حال حرکت، و یا سکونی موقت برای حرکتی که به زودی آغاز می شود و تند و گذرنده است و دوربین پیر و کاغذ های تاریخ مصرف گذشته، آرام و با طمانینه این سرعت و غلبه ی کاربرد بر همه چیز را روایت می کنند.

ترکیب خنثای مربع نیز بر این هیچ انگاری تاکید می کند و مجموعه ی "تهران مایل به راست" یک روایت ریخته و مرثیه گون است، یک قصه ی کوتاه از ول گردی در شهری ست که دیگر نه ساکنینش را روحیه و حیات می بخشد و نه تصویر چندانایی برای عکاسی در اختیارمان می گذارد. مرثیه برای تهران، شهری که از رنگ و نور به سفیدی و خلاء فرو می رود و چنان که محمد غزالی روایت کرده است، محکوم به فراموشی ست.

فراموشی دل دل زنده ی منتظری که آشفته ات می کند و همچنان که در "استیت منت" نمایشگاه نوشته شده است، انتظاری بی پایان، انتظاری که درست نمی دانی ریشه اش کجاست و چگونه تمام می شود تو را فرا می گیرد و "انگار دنبال چیزی می گردی و نمی یابی".